



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَالْوَالِدِ وَمَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَلِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) ﴾

سوره‌ای که به نام «بلد» نام‌گذاری شد همان‌طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید اینها «علم بالغلبة» است نص خاصی در این زمینه نیست که نام این سوره بلد است و تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است چه از شیعه چه از اهل سنت، در آغاز این گونه از سور نوشته می‌شود «السورة التي يذكر فيها البلد»،^۱ بنابراین اینها «علم بالغلبة» و تخفیف‌یافته است. محتوای این سوره نشان می‌دهد که در مکه نازل شد.

ما یک شأن نزول داریم یک فضای نزول داریم و یک جو نزول. شأن نزول مربوط به یک آیه یا چند آیه است که در یک داستان خاص نازل شده است؛ این سوره‌های کوتاه که غالباً یکجا نازل می‌شد، سوره‌های طولانی اگر دو سال یا سه سال یا بیشتر یا کمتر طول می‌کشید در این چند سال چه حادثه‌ای رخ می‌داد آنها را می‌گفتند جوّ

نزول و کل قرآن که در ظرف ۲۳ سال نازل شد فضای نزول دارد که در جهان چه حادثه‌ای رخ داد و چه حادثه‌ای هم از بین رفت.

فضای مکه و جوّ مکه در زمان نزول این سوره مبارکه «بلد» همان الحاد بود و شرک بود و کفر بود و مخالفت با وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). خدای سبحان گاهی بالصرّاحه به یک امر سوگند یاد می‌کند مثل ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾^۱ و مانند آن. گاهی با نفی، اثبات را تأکید می‌کند مثل اینکه می‌فرماید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾^۲ من اگر به ستاره‌ها و جایگاه این ستاره‌ها سوگند یاد می‌کنم برای این است که این سوگند، سوگند عظیمی است. اینجا هم ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾^۳ ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۴ «لا أقسم، لا أقسم» که هست یعنی سوگند، یعنی نه قسم که خودش سوگند به آن «مقسم به» است.

مطلب دیگر که قبلاً هم ملاحظه فرمودید این است که قسم‌های خدا نظیر قسم‌های محاکم قضایی نیست در محاکم قضایی قسم در مقابل بیّنه است که «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۴ قاضی در محکمه قضا با این دو اصل به قضا می‌پردازد و به خصومت خاتمه می‌دهد: یکی اینکه آن مدّعی باید بیّنه و شاهد اقامه کند، یکی اینکه منکر باید سوگند یاد کند. سوگند در مقابل بیّنه است و اگر کسی بیّنه داشت نیازی به سوگند نیست.

در جریان سوگند خدا، خدا به بیّنه قسم می‌خورد نه در قبال بیّنه. سوگند به بیّنه هم مثل این است که اگر کسی در یک جای تاریکی باشد و از روز خبری نداشته باشد و از دیگری که در فضای روشن و روز به سر می‌برد از او بپرسد که الآن شب است یا روز، او برای تثبیت سخن خود می‌گوید قسم به این آفتاب الآن روز است. این

۱. سوره شمس، آیه ۱.

۲. سوره واقعه، آیات ۷۵ و ۷۶.

۳. سوره قیامت، آیه ۱.

۴. عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

سوگند به بیّنه است نه در قبال بیّنه. خدا وقتی به یک امر قسم می‌خورد به دلیل قسم می‌خورد نه در قبال دلیل.

مثل اینکه در آغاز سوره مبارکه «یس» دارد: ﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱ سوگند به قرآن

که تو پیغمبر هستی. قرآن دلیل نبوت پیغمبر است معجزه پیغمبر است. بهترین دلیل نبوت حضرت ختمی

مرتب (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) همین قرآن است که ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا﴾^۲

نشانه آن است که این معجزه باهره است. خدا به معجزه قسم یاد می‌کند که تو پیغمبر هستی؛ یعنی به برهان قسم

می‌خورد به دلیل قسم یاد می‌کند. سایر موارد هم همین طور است، منتها تحقیق و تحلیل می‌طلبد.

در صدر این سوره مبارکه «بلد» دارد که ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾؛ یعنی سوگند یاد می‌کنم به این شهر در حالی که

﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾. این ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی تو با اینکه از دودمان بنیان‌گذار این کعبه‌ای، حرمت

مکه حرمت کعبه است، حرم به مناسبت کعبه محترم شد مکه به مناسبت کعبه محترم شد. کعبه را وجود مبارک

ابراهیم و اسماعیل بنا نهادند و بنیان‌گذاری این کعبه هم به نام خدا و به یاد خدا بود. مستحضرید کسانی که کارهای

یدی می‌کنند گاهی زیر لب زمزمه‌ای دارند برای رفع خستگی، ولی ابراهیم و اسماعیل آن خلیل و این ذبیح (سلام

الله علیهما) هنگام چیدن دیوار کعبه آنچه در زیر لب داشتند دعا و نیایش و تضرّع به درگاه خدا بود: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ

إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾^۳ این فعل مضارع است مفید استمرار است یعنی در حالی

دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و می‌چیدند که این پدر و پسر زیر لب می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾ با خلوص ساختند

با پذیرش خدای سبحان ساختند.

۱. سوره یس، آیات ۱ - ۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

بنابراین می‌شود به این بلد به احترام کعبه سوگند یاد کرد و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرزند ابراهیم خلیل است و در موارد دیگر فرمود: «أَنَا ابْنُ كَذَا أُنَا ابْنُ كَذَا»؛^۱ عده‌ای خون آن حضرت را در این سرزمین مطهر و پاک حلال شمردند، با اینکه صید در حرم ممنوع است، برای مُحَرَّم ممنوع است؛ حیوان شکاری را شکار کردن در حرم ممنوع است در حالی که ریختن خون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اینها حلال دانستند. این ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ بنا بر برخی از تفاسیر این است. گرچه عده‌ای هم احتمال دادند که ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾؛ یعنی سوگند به این شهر که تو در این شهر حلول کردی، حال هستی! آن «حِلٌّ» با حلال بودن هماهنگ است، این «حِلٌّ» با حال بودن هماهنگ است سوگند به این حرم که خون تو در این حلال شده است که این ﴿حِلٌّ﴾ با حلال هماهنگ باشد؛ سوگند به این شهر که تو در این شهر نزول اجلال کردی در این شهر به دنیا آمدی اهل این شهر هستی ﴿أَنْتَ حِلٌّ﴾؛ یعنی «حال». هر کدام از این دو وجه باشد گرچه یکی شهرت دارد و دیگری از شهرت برخوردار نیست، می‌تواند در ظلّ قسم قرار بگیرد.

فرمود سوگند به این شهر در حالی که تو در این شهر هستی، یا صید در این شهر خونس محترم است ولی خون تو را محترم نمی‌دانند و سوگند به بنیان‌گذار کعبه و فرزند او که هر دو بانیان کعبه‌اند که اشاره شد: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾. ساختن کعبه یک معجزه الهی است اولاً خدای سبحان این سرزمین را معرفی کرد که کجا خانه ساخته بشود و خلیل خود را به عنوان معمار و مهندس هدایت و راهنمایی کرد و جایی که اصلاً زمان و زمین هیچ مساعد نبود که آنجا شهر بشود آنجا را به صورت بهترین شهر درآورد و فرزند خود را و همسر خود را در این سرزمین جا داد. وقتی اسماعیل به دنیا آمد و همسر وجود مبارک خلیل حق به آن حضرت عرض کرد شما

۱. الخصال، ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷ و ۵۸؛ «أَنَا ابْنُ الذَّيْحَيْنِ».

من و این کودک را در این سرزمین گذاشتی به کجا می‌روی؟ به چه کسی می‌سپاری؟ احدی هم در این سرزمین نیست، مرغی پر نمی‌زند چون در اینجا هیچ آبی نیست! «إِلَى مَنْ تَدْعُنَا؟» وجود مبارک خلیل حق که «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۱ فرمود: «إِلَى رَبِّ هَذِهِ الْبَنِيَّةِ».

آن‌گاه مناجاتش را شروع کرد ابراهیم خلیل به ذات اقدس الهی عرض کرد: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾^۲؛ یعنی پروردگارا! همسرم و نوزادم را در جایی گذاشتم که غیر ذی زرع است. زمین به چند قسم تقسیم می‌شود: یا دایره است که به صورت باغ و بستان و مزرع و مرتع است؛ یا بایر است که سالیان قبل کشت می‌شد و فعلاً کشت نشده و کشت در آن آسان است یا موات است که این را می‌شود با تسطیح و با آبیاری کردن آن را احیا کرد؛ یا «لم یزرع» است که گرچه صلاحیت کشت و زرع دارد ولی فعلاً کشت و زرع نمی‌شود که این هم‌ردیف بایر و موات و امثال اینهاست. بخش‌هایی که ضعیف‌ترین زمین‌ها است و آباد کردن آن بسیار دشوار است، آبادی‌پذیر نیست به حسب عادت و گذر روز آن را می‌گویند زمین «غیر ذی زرع». «غیر ذی زرع» غیر از «لم یزرع» است، «لم یزرع» عدم ملکه است؛ یعنی قابل کشت است ولی کشت نشده است. اما اینکه خلیل حق عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ یعنی خدایا نه تنها دایره نیست، بایر هم نیست موات هم نیست؛ برای اینکه شأنیت آباد کردن را ندارد؛ یک مشت سنگلاخ پُر از مار و عقرب بی‌آب است هر جا را شما بکنید به کنار بیندازید سنگ است هیچ آبی در کار نیست؛ این را می‌گویند «غیر ذی زرع»؛ مثل اینکه خود ذات اقدس الهی درباره قرآن کریم فرمود: ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾^۳ است؛ یعنی نه اعوجاج در آن بالفعل است و نه بالقوه.

۱. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۳. سوره زمر، آیه ۲۸.

و اصلاً قابل نیست که کسی مسیر قرآن را عوض بکند و آن را معوج و کج بکند به هیچ وجه! اصلاً قابل کج کردن نیست چون «بین الرشد» است.

اینکه خلیل حق عرض کرد به طور عادی «غیر ذی زرع» است یعنی قابل کشت و زرع نیست ولی «حکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی»^۱ من فرزندانم را اینجا گذاشتم. این اسماعیل و آن ابراهیم (سلام الله علیهما) بنیان‌گذاران کعبه بودند؛ کعبه با عبادت بالا آمده با دعا بالا آمده با خلوص نیت بالا آمده، دیوارهای کعبه این چنین شد. ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾ که این سرزمین را در اثر ساختن کعبه که قبله مسلمین و مطاف مسلمین است آن محدوده را حرم کرد که احدی حق ندارد در طول سال وارد محدوده حرم بشود مگر اینکه احرام ببندد و این تنها زمین روی زمین است که این خصیصه را دارد؛ از شرق عالم و غرب عالم در طی سال هر کسی بخواهد وارد این سرزمین بشود باید احرام ببندد عمره مفرده انجام بدهد و بعد به سراغ کارش برود؛ چون احرام از غیر مسلمان متمشی نیست؛ لذا ورود غیر مسلمان در سرزمین مکه جایز نیست. آن‌که می‌تواند احرام ببندد و وظیفه را انجام بدهد او مجاز است که وارد بشود. گروهی که هر روز کارشان این است که از مکه بیرون می‌روند و برمی‌گردند آنها را استثنا کردند.

پس مکه چنین خصیصه‌ای دارد؛ ذات اقدس الهی به این سرزمین وحی قسم یاد می‌کند که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛ انسان‌شناسی به وسیله معرفی انسان‌آفرین است. اگر کسی خود را به خوبی بشناسد آفریدگار خود را به خوبی می‌شناسد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲ این یک بخش معرفتی است و اگر سخن آفریدگار خود را گوش فرا دهد نه می‌رنجد نه بیراهه می‌رود و نه راه کسی را می‌بندد و نه توقع دارد که به طور رایگان در رفاه باشد. اولاً

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۴۹۳؛ «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی».

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۴۴؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

رفاه در اینجا نیست، اینجا جای ابتلا و آزمون است و آسایش و آزمون در جای دیگری است که ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ﴾^۱ انسان در دنیا تا نفس می‌کشد در رنج است. خدا سوگند یاد کرد که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۲ «کبد»؛ یعنی درد و رنج و آزمون سخت. در قبال «کبد» که آن عضوی از اعضای گوارش است؛ گرچه برخی از مفسران خواستند بین کبد و کبد تناسبی برقرار کنند «کبد» یعنی درد و رنج، «کبد» یعنی آن عضو گوارشی.^۳ چون وقتی حوادث سخت و دردناک بر بدن تحمیل شد آن «کبد» آسیب می‌بیند از این جهت درد و رنج را گفتند «کبد». حالا این تناسب ادبی و لغوی درست باشد که زمخشری در کشاف^۴ به آن اشاره کرده یا نادرست، «علی‌ای حال» بین کبد که رنج و درد است با کبد که عضو گوارش است خیلی فرق است. فرمود انسان تا زنده است در مکابده و رنج و تلاش و کوشش است. کسی توقع داشته باشد رایگان زندگی کند در کنار سفره دیگران بنشیند این میسر نشود، این کار کار باطلی است؛ وقتی خودش کوشش می‌کند محصول کوشش خود را در کنار سفره خود می‌آورد می‌تواند از یک رفاه نسبی برخوردار باشد. انسان توقع داشته باشد که اینجا جای آزمایش است نیست!

در سوره مبارکه «فجر» که قبلاً گذشت فرمود آنها که سالم‌اند مبتلا به سلامت‌اند آنها که بیمارند مبتلا به بیماری‌اند هم سلامت آزمون است هم بیماری: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾^۴ ما اگر به کسی مال دادیم جمال دادیم ثروت دادیم رفاه دادیم سلامتی دادیم، او را به این امور آزمودیم! آنها که در مدرسه و بازار به سلامت به سر می‌برند مبتلا به سلامت‌اند، آنها که در بیمارستان بر روی تخت آرمیده‌اند مبتلا به مرض هستند؛ چیز رایگانی که حساب در کنار آن نباشد در دنیا نیست. انسان در هر حالی مبتلا به فشاری هست

۱. سوره واقعه، آیه ۸۹.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۶۶.

۳. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۴. سوره فجر، آیه ۱۵.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾. برخی‌ها مقداری مال در راه خیر صرف کردند توقع داشتند از آنها حق‌شناسی بشود تشکر بشود نام آنها برده بشود، رقمی که پرداخت کردند بازگو بشود؛ خدا می‌فرماید اینها اگر کار خیری کردند برای خودشان کردند، ما که می‌بینیم و می‌بینیم، نیازی هم به گفتن ما نیست ولی او باید بداند که ما می‌دانیم، او باید بداند که ما می‌بینیم، او باید بداند که از منظر ما دور نیست، پاداش آن هم محفوظ است ﴿أَيُحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا﴾ فکر می‌کند که مال فراوانی را در راه دین مثلاً مصرف کرده! اولاً مال را ما به او دادیم، قدرت تشخیص را هم ما به او دادیم، آزادی را ما به او دادیم، او از این آزادی، از این مال، از سلامت و صحت بهره صحیحی می‌خواهد ببرد آن را هم ما می‌بینیم و هرگز کار از دست ما خارج نخواهد بود ﴿جَزَاءً وَفَاءً﴾^۱ چه در بخش پاداش چه در بخش کیفر، ممکن است در کیفر عفو کنیم تخفیف بدهیم، اما در بخش پاداش هرگز کم نمی‌گذاریم و یقیناً آنچه را که او انجام داد پاداش خود را می‌بیند. اینها تقریباً تفسیری است که با ترجمه آمیخته است؛ تحقیق نهایی اینها در بازخوانی مجدد اینها است.

فرمود: ﴿أَيُحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾ خیال کردی کسی بر او سلطه ندارد و نمی‌بیند؟ می‌گوید من مال فراوانی را مصرف کردم؛ اولاً ﴿مَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ کسی مال را هلاک نکرده تلف نکرده، مصرف بیجا نکرده، هر چه را در راه حق و خیر صرف کرده است کاملاً آن را می‌بیند ﴿أَيُحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾، آن را بازگو بکند فرمود که ﴿مَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ هیچ چیزی از بین نمی‌رود فاسد نمی‌شود از مشهود و منظر الهی دور نمی‌ماند؛ ﴿أَيُحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾. آنگاه درباره ساختار خلقت تشریح می‌دهد که ما از یک قطره آب، لَوْلَا لَاحَاقَتِمْ. در بخش پایانی سوره مبارکه «قیامت» گذشت که ﴿لَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ

﴿يُنَى﴾^۱ یک قطره آب بود که از آن یک قطره آب ﴿أَلَمْ نُجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ ما از یک قطره آب، دو چشم بینا ساختیم، چشم دادیم عین دادیم باصره دادیم. بین چشم که عضو بدن است و باصره که قوه‌ای از قوای نفس است نباید خلط بشود هر دو مخلوق خداست؛ آن یکی از دیار نفس است این یکی از دیار بدن. در کتاب‌های فقهی بین «عین» و بین «باصره» فرق گذاشتند، دیه هر کدام جدای از هم است، چه اینکه بین «أُذُن» و «سامعه» فرق است. أُذُن و گوش عضوی از اعضای بدن است و سامعه قوه‌ای از نیروهای نفس است؛ یکی برای نفس است یکی برای بدن، منتها کل اینها در تدبیر نفس قرار می‌گیرد. فرمود: ﴿أَلَمْ نُجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾؛ شفه بالا و شفه پایین و زبانی دادیم که او بتواند خوب سخن بگوید و خوب بتواند کلامی داشته باشد و مانند آن. ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ ما دو راه مستقیم را به او ارائه کردیم چه راه بد چه راه خوب همه را به او گفتیم انتخاب با اوست، او را آزاد آفریدیم حق انتخاب را به او دادیم، منتها از درون به نام عقل و فطرت، راه را به او نشان دادیم که کدام راه خوب است از بیرون به وسیله نبی و ولی (علیهما آلاف التحية و الثناء) راه را نشان دادیم که تتمه بحث – إن شاء الله – با تفسیر رسمی این سوره در جلسه بعد.

«و الحمد لله رب العالمين»